

عبور از اروپا محوری

اینگرید کوانگرون



ادوارد سعید با انتشار شرق‌شناسی در سال ۱۹۷۸ به یکی از تأثیرگذارترین پژوهشگران عصر ما مبدل شد. این کتاب نحوه‌ی مطالعه‌ی تاریخ جهان مدرن را متحول کرد و همچنین نشان داد که چگونه گفتمان‌های نژادپرستانه امپراتوری‌های اروپایی را ایجاد و حفظ کرده‌اند. سعید و آثارش، به همان اندازه‌ی فعالیت‌های سیاسی‌اش، در معرض نقد تعدادی از منتقدان راست‌گرا بوده است، که احتمالاً مشهورترین آنها برنارد لوئیس است. یکی از منتقدانی که در غرب چندان شناخته‌شده نیست، سمیر امین، اقتصاددان مصری و مبدع اصطلاح «اروپامحوری» است. این اصطلاح برگرفته از کتاب امین با عنوان اروپامحوری (۱۹۸۸) است، او در این کتاب از منظر چپ به نقد دیدگاه سعید درباره‌ی امپراتوری پرداخت و دیدگاه بدیلی ارائه کرد که به جای فرهنگ یا گفتمان، مبتنی بر فهم مادی‌گرایانه از سرمایه‌داری و امپریالیسم بود.

در نیویورک، گذارند و امین بخش، (global north) سعید بیشتر دوران کاری خود را در جهان شمال عمده‌ی فعالیتش در آفریقا بود و می‌کوشید با تأسیس نهادهای سیاسی و دانشگاهی در این قاره با

وابستگی‌هایی مبارزه کند که به واسطه‌ی امپریالیسم ایجاد شده بودند. هنگامی که در سال ۲۰۱۶ با امین به خاطر قرار مصاحبه‌ای که داشتم ملاقات کردم او ۸۵ سال داشت و هنوز سختکوشانه به دنبال ایجاد نهادهای بدیل و به چالش کشیدن نظریه‌ی سیاسی اروپامحور بود. به رغم درگذشت او در سال ۲۰۱۸، میراثی که از او بر جای مانده هنوز هم با مسائل کنونی ما مرتبط است.

امین در کتاب **اروپامحوری** نشان داد که دعاوی مربوط به نحوه‌ی تکوین سرمایه‌داری در اروپا ناقص است. طبق استدلال او، روایتی که بنا بر آن سرمایه‌داری در اثر خصلت‌های درونی اروپاییان، یعنی عقلانیت و موفقیت، به ظهور رسیده - روایتی که هنوز هم در نظریه‌ی اجتماعی غالب است - تحریف‌شده است. این روایت ماهیت حقیقی نظام سرمایه‌داری، از جمله نقش امپریالیسم و نژادپرستی در تاریخ، را پنهان می‌کند. امین در چنین روایت‌هایی به جای تبیین علمی عینی، ایدئولوژی اروپامحور را می‌دید. از نظر او تصور این که سرمایه‌داری در کشورهای حاشیه می‌تواند به همان شیوه‌ی اروپا تکوین بیابد، از نظر منطقی غیرممکن است. امین همچنین نشان می‌دهد که بنیان وحدت فرهنگی اروپا نژادپرستانه است زیرا بین زبان‌ها تقابلی دروغین ایجاد می‌کند و دوگانگی‌های تاریخی کاذبی پدید می‌آورد (برای مثال، یونان «اروپایی» محسوب می‌شود و ارتباطی با شرق ندارد؛ مسیحیت نیز اروپایی به حساب می‌آید). به این ترتیب، امین یکی از نخستین و باریکبین‌ترین منتقدان تبیین‌های فرهنگ‌گرا از علوم اجتماعی بود.

نقد امین به اروپامحوری با نقد سعید متفاوت است. سعید بیشتر بر نژادپرستانه و زیان‌بخش بودن تصویرسازی‌های فرهنگی از غیرغربیان متمرکز بود. در واقع، نظرات امین و سعید باز نمود تضاد بین دیدگاه‌های پسااستعماری و مارکسیستی درباره‌ی امپریالیسم در علوم اجتماعی‌اند. امین نئومارکسیست بود و علاقه‌ی چندانی به نگرش‌ها و فرهنگ نداشت و توجه او بیشتر معطوف به اروپامحوری، یعنی برنامه‌ی جهانی‌ای ایدئولوژیک و دوقطبی‌ساز بود که با مشروعیت بخشیدن به نظامی جهانی برای سلب مالکیت از منابع و استثمار مردم در جهان جنوب سبب تقویت امپریالیسم و نابرابری‌های نظام‌مند می‌شد. برای مثال، او نشان داد که علوم اجتماعی اروپامحور چگونه باعث مشروعیت بخشیدن به غارت لجام‌گسیخته‌ی سرمایه شد، امری که تأثیر مادی واقعی داشت. در حالی که از نظر سعید احتمالاً به چالش کشیدن نگرش‌ها و فرهنگ برای به چالش کشیدن امپریالیسم کافی بود، از نظر امین مقابله با امپریالیسم همواره به مسئله‌ی سرمایه‌داری مربوط می‌شد.

به باور امین نقد سعید بیش از اندازه کلی و فراتاریخی بود زیرا بین دیدگاه‌های مختلف اروپاییان نسبت به شرق اسلامی تفاوتی قائل نبود. امین از رویکرد سعید این درس را آموخته بود که باید نسبت به خطر کاربست گشاده‌دستانه‌ی مفهوم اروپامحوری هشدار دهد. از نظر امین اروپامحوری مفهومی بود که در لحظه‌ی تاریخی مشخصی ظهور پیدا کرده بود. او همچنین از سعید انتقاد می‌کرد که صرفاً تعصب اروپایی - یا شرق‌شناسی - را محکوم می‌کند بدون این که «به شکلی ایجابی نظام دیگری برای تبیین واقعیت‌هایی

که نیاز به توضیح دارند پیشنهاد کند.» این دقیقاً همان کاری بود که امین می‌خواست در آثار خود انجام دهد. امین با ارائه دیدگاه کامل‌تری نسبت به تکوین سرمایه‌داری که عاری از سوگیری‌های اروپامحور باشد، به دنبال انجام پروژه‌های جهانشمول و فارغ از جزءنگری اروپایی بود: «مدرنیته‌ای منتقد مدرنیته». بی‌شک، از منظر علوم اجتماعی انتقادی می‌توان منتقد چنین ادعایی بود زیرا هیچ نظریه‌ی علوم اجتماعی‌ای نمی‌تواند واقعیت را به طور کامل و به شیوه‌ای بی‌طرفانه ثبت و توصیف کند.

اروپامحوری امین در اصل به زبان فرانسه در سال ۱۹۸۸ منتشر شد و پاسخی به منتقدان پسااستعماری بود که تحلیل‌های مارکسیستی را، تقریباً بدون بررسی، به خاطر اروپامحور بودن رد می‌کردند. امین نیز موافق بود که برخی جنبه‌های مارکسیسم اروپامحور است - مانند این پیش‌فرض فرجام‌شناختی که کشورهای در حال توسعه صرفاً در «مرحله»ی ابتدایی توسعه‌ی سرمایه‌داری‌اند و با گذر زمان به وضعیت اروپا خواهند رسید. اما او استدلال می‌کرد که مفاهیم مارکسیستی و ماتریالیسم تاریخی می‌توانند نقدهای قدرتمندی به اروپامحوری وارد آوردند.

بدیل او برای علوم اروپامحور چه بود؟ امین از منظر کشورهای حاشیه چهارچوبی برای آشکار ساختن ساختارهای نابرابر در اقتصاد جهانی فراهم آورد - چهارچوبی که نظریه‌های اروپامحور نمی‌توانستند فراهم آورند.

امین به دو شکل در تکوین اقتصاد توسعه نقش داشته است. شکل نخست، مفاهیم خاصی است که او فراهم ساخته، مفاهیمی که به شیوه‌های گوناگون و برای تفسیر جهان بسط یافته‌اند. شکل دیگر، نحوه‌ی نگرش او این مسئله را) به علوم اجتماعی است که بیشترین قابلیت را برای تجدید ساختار حوزه‌ی اقتصاد توسعه دارد ابتدا رویکرد. (شرح داده‌ام *Review of African Political Economy* در مقاله‌ی اخیرم در نشریه‌ی او را به اقتصاد سیاسی بررسی می‌کنیم

برداشت امین از اقتصاد سیاسی ما را او می‌دارد تا درباره‌ی مسائل اقتصاد جهانی به شکلی ساختاری، زمانمند، سیاسی و خلاقانه بیندیشیم. نخست توجه او را با ساختار در نظر بگیرید. در دوره‌ای که اغلب اقتصاددانان یا بر فردگرایی روش‌شناختی یا ملی‌گرایی روش‌شناختی تکیه دارند - رویکردهایی که در آنها فرد یا ملت مهمترین واحد تحلیل محسوب می‌شوند - امین تأکید دارد که باید به شکلی ساختاری اندیشید. او توجه‌ها را به ساختارهای جهانی جلب می‌کند که شالوده‌ی نظام جهانی استثمار را تشکیل می‌دهند. در واقع این تأمل درباره‌ی ساختار اقتصاد جهانی بود که موجب شد امین نقش بسزایی در تکوین نظریه‌ی وابستگی ایفا کند. این نظریه در واقع سنتی جنوب‌محور است که نقطه‌ی عزیمت آن گرایش دوقطبی‌ساز سرمایه‌داری و محدودیت‌هایی است که بر جهان پسااستعماری تحمیل می‌کند. امین به بررسی این مسئله پرداخت که مبادله‌ی نابرابر - نابرابری‌هایی که در تجارت جهانی ریشه دارند - تا چه اندازه خصوصیتی محوری در

اقتصاد سرمایه‌دارانه‌ی جهانی بوده است. این نابرابری میراث استعمار بود و هنوز هم کشورهای جهان جنوب را به لحاظ ساختاری در موقعیتی نامساعد قرار می‌دهد.

امین همچنین تأکید داشت که باید زمانمند اندیشید. او خود را عضوی از مکتب ماتریالیسم تاریخی جهانی می‌دانست، مکتبی که در آن گسترش تاریخی سرمایه‌داری جهانی کلید فهم دوقطبی ایجاد شده بین مرکز و پیرامون است. رویکرد امین اساساً سیاسی است. او هرگز انکار نکرده است که هدف غایی‌اش تغییر دادن جهان و بهتر کردن آن است. این امر وجه تمایز او با اقتصاددانانی است که در سنت اروپامحور کار می‌کنند و ادعا دارند که علوم اجتماعی خنثی و غیرسیاسی است.

در نهایت، امین در استفاده از مفاهیم برساخته در جهان شمال برای فهم جهان پیرامونی، بسیار خلاق بود. او خود را «مارکسیستی خلاق» می‌خواند و تأکید داشت که کارل مارکس برای او نقطه‌ی عزیمت است و نه پایان کار. اگر مارکس را سرآغاز بدانیم، مبارزه‌ی طبقاتی، استثمار و توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی نامتوازن را در اولویت قرار خواهیم داد؛ امین با بسط این مفاهیم از آنها در تحلیل امپریالیسم، مبادله‌ی نابرابر و گرایش‌های دوقطبی‌شده بین مرکز و پیرامون بهره برد.

باتوجه به این رویکرد تاریخی به اقتصاد سیاسی منطقی بود که امین نظریه‌ی ارزش ماکس را برای فهم بهتر امپریالیسم به کار گیرد. او در **انباشت در سطحی جهانی** (۱۹۷۴) نشان داد که سازوکارهایی که به واسطه‌ی آنها ارزش از پیرامون به سمت مرکز سرازیر می‌شود و موجب بازتولید تقسیم کاری بین‌المللی و توزیع جغرافیایی نامتوازن ثروت می‌شود، ریشه در استعمار و ساختارهای آن دارد. امین با استفاده از کتاب مهم دو اقتصاددان نئومارکسیست، پل بران و پل سوئیزی، به نام **سرمایه‌ی انحصاری** (۱۹۶۶) مفهوم «رانت امپریالیستی» را پدید آورد. از نظر امین، رانت امپریالیستی از ارزش اضافی بیشتر ناشی می‌شد. به عبارت دیگر، از طریق تولید در نواحی پیرامونی می‌شود از کارگران ارزش بیشتری به دست آورد - در مقایسه با کارگرانی که در مرکز کار مشابهی را انجام می‌دهند، این کار رانت بیشتری نصیب سرمایه‌دار می‌کند. امین استدلال می‌کرد که هرچند کارگران با دستمزد کم در پیرامون نسبت به کارگران مرکز کار تولیدی مشابهی انجام می‌دهند اما در برابر ارزشی که به وجود می‌آورند مزد کمتری می‌گیرند - و این باعث به وجود آمدن رانت (امپریالیستی) می‌شود. اندی هیگینباتم و سایر پژوهشگران این نظریه‌ی امین را بسط داده و از این مفهوم استفاده کرده‌اند تا نشان دهند که شرکت‌های چندملیتی بریتانیایی و اسپانیایی چگونه می‌توانند از رشد فزاینده‌ی کالاها سود ببرند؛ همچنین بنگرید به اثر ماریا دیوکه استیو با عنوان «امپراتوری غیررسمی لندن» (۲۰۱۷).

استعمار به اقتصاد دوران پساستعماری شکل داده است به نحوی که انباشت ثروت نیز به روش‌هایی نامتوازن - یا نابرابر - صورت گرفته است. امین در **توسعه‌ی نابرابر** (۱۹۷۶) بین دو نوع مختلف از انباشت تمایز می‌گذارد، یکی را «انباشت خودمحور» می‌خواند که در مرکز روی می‌دهد و بازتولید سرمایه را تشویق می‌کند. در مقابل، در پیرامون با «انباشت برون‌گرا» مواجه‌ایم، یعنی نوعی از انباشت که منجر به بازتولید سرمایه نمی‌شود. او استدلال می‌کند که توسعه‌ی نامتوازن در طول تاریخ تحول یافت و ساختارهای استثمارگر را به وجود آورد، ساختارهایی که ظهور آنها در دوران معاصر به صورت مبادله‌ی نابرابر است. این امر منجر به تداوم قطبی‌سازی و نابرابری فزاینده می‌شود.

«مبادله‌ی نابرابر» در تفکر امین تلاشی برای توضیح عدم برابری قیمت عوامل تولید در سطح جهانی است، و منظور از قیمت عوامل تولید اجرت کار یا سایر عوامل غیرتولیدی اولیه است. این به آن معنا است که کار، مواد خام و زمین در پیرامون ارزان‌تر است. او این ارزان بودن کار در پیرامون را «آبراستثمار» نامید. از نظر امین، مبادله‌ی نابرابر نتیجه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌ی انحصاری به پیرامون در جستجوی آبرسود (یا رانت امپریالیستی) است.

امین مناسبات و زبان بحث درباره‌ی مبادله‌ی نابرابر را تغییر داد. تا پیش از انتشار اثر او، در میان اقتصاددانان این امر پذیرفته شده بود که کارگران پیرامون نسبت به کارگران مرکز تولید کمتری دارند. باید به این نکته توجه داشت که ایده‌ی مبادله‌ی نابرابر و «آبر» استثمار در میان مارکسیست‌ها هنوز مناقشه‌برانگیز است. مارکس در **سرمایه** (۱۸۶۷) به بی‌فایده بودن مقایسه بین میزان‌های مختلف استثمار در کشورهای مختلف و مشکلات روش‌شناختی مهمی که به دنبال آن بروز خواهد یافت، اشاره کرده است. بسیاری از مارکسیست‌ها استدلال می‌کنند که نئومارکسیست‌هایی مانند امین به طور انحصاری بر روابط بازار تمرکز می‌کنند و در نتیجه استثمار کار را نادیده می‌گیرند.

امین علاوه بر مشارکت در این بحث‌های نظری، از نخستین کسانی بود که تلاش کرد مبادله‌ی نابرابر را به شکلی تجربی اندازه‌گیری کند. پس از او بسیاری راهش را دنبال کردند مانند جیسون هیکل، دیلان سالیوان و حزیفه زومکاوالا، که در پژوهش خود در ۲۰۲۱ دریافت که بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۸، ۶۲ تریلیون دلار از جهان جنوب نصیب جهان شمال شده است. هیکل و همکارانش با بررسی طیف گسترده‌ای از روش‌ها برای محاسبه‌ی مبادله‌ی نابرابر دریافته‌اند که فارغ از این که کدام روش انتخاب شود، شدت استثمار و میزان مبادله‌ی نابرابر از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به شکل چشمگیری افزایش یافته است.

همچنین امین زمان زیادی را صرف اندیشیدن به راه‌های تغییر یک نظام ناعادلانه کرد. او به شدت درگیر کنشگری بود و برای تأثیرگذاری بر تغییر سیاسی برخی مفاهیم سیاسی را ابداع کرد. مشهورترین آنها ایده‌ی «گسستن پیوند» است - امین کتابی در این باره نوشته است. **گسستن پیوند: به سوی جهانی چندمرکزی** (۱۹۹۰) راه‌های پیش رو را برای دولتی پیرامونی ارزیابی می‌کند. امین در این کتاب استدلال

می‌کند که شرایط خاصی که امکان توسعه سرمایه‌داری را در اروپای غربی در قرن نوزدهم فراهم ساخت در هیچ کجای دیگر قابل بازتولید نیست. در نتیجه، او الگوی صنعتی‌شدن جدید را پیشنهاد داد که مبتنی بر احیای اشکال غیرسرمایه‌دارانه‌ی کشاورزی دهقانی است، امری که به گمان او به معنای گسستن پیوند با الزامات سرمایه‌داری جهانی بود.

از منظر اندیشه‌ی امین، استعمارزدایی از دانشگاه باید راه را برای آن نوع از پژوهش رادیکالی هموار کند که در میانه‌ی قرن بیستم ممکن بود، یعنی آن پژوهشی که نقش نظام سرمایه‌داری را در تولید نابرابری‌های و بی‌عدالتی‌های جهانی به دقت بررسی می‌کرد.

توجه به این نکته اهمیت دارد که اغلب گسستن پیوند را به اشتباه به معنای خودبسندگی یا نظامی خودبسندگی با تجارت محدود در نظر می‌گیرند. اما این تصویر نادرستی است. گسستن پیوند مستلزم قطع تمام روابط با اقتصاد جهانی نیست بلکه به معنای تن ندادن استراتژی‌های توسعه‌ی ملی به الزامات جهانی‌شدن است. هدف آن این است که به جای اجبار به سازگاری یافتن یک‌جانبه با نیازهای نظم جهانی به اقتصاد سیاسی‌ای متناسب با نیازهای کشور دست بیابیم. برای رسیدن به این هدف، هر کشوری نظام تولیدی خودش را ایجاد خواهد کرد و اولویتش نیازهای مردمش خواهد بود نه خواسته‌های سرمایه‌ی بین‌المللی.

در مصاحبه‌ای که با او پیش از مرگش داشتم، امین بر این امر تأکید داشت که واقعیت منحصر به فرد اقتصاد سیاسی هر کشور در فهم امکانات آن برای گسستن پیوند اهمیت فراوانی دارد. در آن زمان امین با دقتی عجیب تخمین زد که «اگر بتوانید به ۷۰ درصد گسستن پیوند دست بیابید، کار فوق‌العاده‌ای انجام داده‌اید». او اشاره کرد که کشوری قدرتمند که بنا به دلایل تاریخی از ثبات نسبی و مقدار مشخصی از قدرت نظامی و اقتصادی برخوردار باشد توانایی بیشتری برای گسستن پیوند خواهد داشت. در نتیجه، در حالی که چین ممکن است بتواند به راحتی به ۷۰ درصد گسستن پیوند دست بیابد، کشوری کوچک مانند سنگال برای رسیدن به این اندازه از گسستن پیوند باید تلاش بسیار زیادی انجام دهد.

لازمه‌ی گسستن پیوند، رد درخواست برای سازگار شدن با مزیت نسبی و سایر اشکال فراهم ساختن تسهیلات برای منافع خارجی است. البته این امر صرفاً در مقام حرف راحت است. امین توجه داشت که این امر مستلزم حمایت داخلی قوی برای انجام چنین پروژه‌ی ملی‌ای است و همچنین لازمه‌ی آن همکاری قدرتمند بین شمال و جنوب، به عنوان بدیلی برای روابط اقتصادی استثمارگرانه‌ی مرکز و پیرامون، است. از جنبه‌های دیگر گسستن پیوند این است که به جای به حداکثر رساندن مصرف یا سود در کوتاه مدت باید به فکر سرمایه‌گذاری در پروژه‌های طولانی‌مدت مانند زیرساخت‌ها، با هدف بهبود کیفیت زندگی اکثر مردم کشور باشیم.

اخیراً پژوهشگران متعددی روند توسعه‌ی تاریخی را در ارتباط با مسئله‌ی گسستن پیوند بررسی کرده‌اند. برای مثال، در ۲۰۲۰ فرانچسکو ماکدا و روبرتو نادالینی با در نظر گرفتن این ملاحظات کوشیده‌اند تا روند

توسعه‌ی چین را دریابند و در ۲۰۲۱ نیز فرانچسکو پرز با استفاده از این نظریه سعی در فهم توسعه‌ی اقتصادی شرق آسیا داشت. با این حال با افزایش درهم‌تنیدگی جهان هر گونه امکان گسست پیوند دشوارتر می‌شود.

اکنون در زمانه‌ای به سر می‌بریم که خواست «استعمارزدایی از دانشگاه» به امری رایج در دانشگاه‌های جهان شمال مبدل شده است. در حالی که پژوهشگران بسیاری برای فهم چگونگی انجام این کار از شرق‌شناسی سعید کمک می‌گیرند اما آثار امین و تعهد او به علوم اجتماعی جنوب‌محور می‌تواند رویکرد رادیکال‌تری فراهم آورد. به تبعیت از سعید، بخش اعظم تعهد به استعمارزدایی از علوم اجتماعی به این محدود شده است که استعاره‌های نژادپرستانه و تصویرسازی‌های اروپامحور در برنامه‌های درسی و گفتمان‌های دانشگاه به چالش کشیده شوند. در زمانه‌ای که برنامه‌های درسی به شکلی فزاینده تنگ‌نظر و اروپامحور شده‌اند و فاقد تکرر، به ویژه در اقتصاد، هستند این امر اهمیت بسیاری دارد. دیدگاه امین چه چیزی فراتر از سعید می‌تواند به بحث درباره‌ی استعمارزدایی از اقتصاد بیفزاید؟

نخست، توجه امین به این امر که میراث‌های استعماری به اشکال مختلف به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جهانی شکل‌داده‌اند راه را برای پژوهش‌های متعدد درباره‌ی میراث استعماری، امپریالیسم و مبادله‌ی نابرابر هموار کرد. از منظر استعمارزدایی از دانشگاه، امین می‌تواند توجه‌ها را به ضرورت ترویج برداشت‌های جنوب‌محور از جهان و برداشت‌های بدیل از سرمایه‌داری جلب کند. این مسئله اهمیت دارد زیرا در سراسر جهان در برنامه‌های درسی اقتصاد، پژوهش‌هایی که رویکردی انتقادی به سرمایه‌داری دارند به حاشیه رانده شده‌اند.

هنگامی که در ۱۹۵۷ امین از پایان‌نامه‌ی دکترای خود در مؤسسه‌ی مطالعات سیاسی پاریس دفاع کرد این امکان وجود داشت که با ارائه‌ی مفاهیم مارکسیستی در نهادهای [آموزشی] برجسته موفق به اخذ دکترا در اقتصاد شد. درست چند سال پیشتر، در ۱۹۵۱، بران، اقتصاددانی مارکسیست، در دانشگاه استنفورد به مقام استادی کامل ارتقا یافت و اندکی قبل‌تر از آن در ۱۹۴۷ سوئیزی، یک اقتصاددان مارکسیست دیگر، از دانشگاه هاروارد ماساچوست بازنشسته شد. در آن دوران، پژوهشگران رادیکال در سراسر جهان تبیین‌هایی جدید و رقیب یکدیگر درباره‌ی گرایش‌های دوقطبی‌ساز سرمایه‌داری ارائه می‌دادند. در میان پژوهشگران، از هند گرفته تا برزیل، علاقه‌ی خاصی به بازتفسیر مارکس از منظر جهان پسااستعماری بود. در همین زمان بود که کنفرانس باندونگ - گردهمایی نمایندگان ۲۹ کشور تازه‌استقلال‌یافته‌ی آسیایی و آفریقایی در اندونزی در سال ۱۹۹۵ به منظور تشکیل ائتلاف حول توسعه‌ی اقتصادی و استعمارزدایی - در میان کسانی که مخالف استعمارگرایی و نواستعمارگرایی بودند خوش‌بینی ایجاد کرد.

بحث‌های نیمه‌ی قرن بیستم درباره‌ی اروپامحوری ناشی از تلاش‌های مادی واقعی علیه روابط استعماری و نواستعماری بود، امری که با حوزه‌ی اقتصاد در دوران معاصر در تضاد قرار دارد؛ اکنون در اقتصاد تحلیل‌ها به آنچه بتوان در چهارچوب اقتصاد نئوکلاسیک و با کمک روش‌های پذیرفته‌شده‌ی اقتصادسنجی انجام داد تقلیل یافته است. از منظر اندیشه‌ی امین، استعمارزدایی از دانشگاه باید راه را برای آن نوع از پژوهش رادیکالی هموار کند که در میانه‌ی قرن بیستم ممکن بود، یعنی آن پژوهشی که نقش نظام سرمایه‌داری را در تولید نابرابری‌های و بی‌عدالتی‌های جهانی به دقت بررسی می‌کرد.

دوم این که، امین می‌تواند به ما کمک کند تا مبانی ایدئولوژیک را در نظریه‌های رایج اقتصاد و، به طور کلی‌تر، علوم اجتماعی ببینیم. او با این کار برای ما نقطه‌ی عزیمتی برای به چالش کشیدن حوزه‌ی فراهم می‌آورد که هنوز اروپامحور است. سوم این که، از امین درس‌های مهمی درباره‌ی استراتژی نیز می‌توان آموخت. او وقت خود را صرف دانشگاه‌های برجسته‌ی مرکز نکرد. او هوادار جنبش پان‌آفریقا و شهروند جهان در حال توسعه بود و زندگی خود را صرف تأسیس نهادهای سیاسی و فکری در آفریقا کرد. این امر با بسیاری از اقدامات دانشگاه‌های مرکز در تضاد قرار دارد زیرا آنها به جای حمایت از معرفت‌شناسی‌ها و نهادهای جهان جنوب می‌کوشند پژوهشگران پیرامون را در نهادهای (اغلب اروپامحور) خود جذب کنند.

در نهایت این که، امین همواره آثار خود را با مبارزه‌های واقعی مادی پیوند می‌داد- مقابله با علوم اجتماعی اروپامحور اهمیت داشت زیرا جنبه‌ی استعماری نظام اقتصادی جهان را آشکار می‌کرد. اهمیت این امر در آنجا است که تلاش‌ها برای استعمارزدایی از دانشگاه اغلب بدون ارتباط با مبارزه‌های اجتماعی گسترده‌تر برای استعمارزدایی صورت می‌گیرد. آثار امین یادآور این نکته‌ی مهم است که استعمار به منابع مادی مربوط می‌شد و در نتیجه استعمارزدایی نمی‌تواند تنها از طریق ایجاد تغییرات در معرفت‌شناسی صورت بگیرد.

برگردان: هامون نیشابوری

این‌گرید کوانگروون استاد توسعه‌ی بین الملل در دانشگاه کینگز لندن است. او از بنیان‌گذاران و گردانندگان وبلاگ «اقتصاد در حال توسعه» و از بنیان‌گذاران شبکه‌ی «تنوع بخشیدن و استعمارزدایی از اقتصاد» است. آنچه خواندید، برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Ingrid Harvold Kvangraven. 'Beyond Eurocentrism', Aeon, 15 April 2022.